نقد پسااستعماری روایت سریال قهوه تلخ
از مدرنیته سیاسی ایرانی: با تاکید بر روش واسازی

مهدی منتظرقائم[1]، فرزاد غلامی[2]

تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۱۹، تاریخ تایید: ۹۱/۵/۳۱

چکیده

امروزه مطالعات پسا استعماری یکی از جدیدترین حوزه‌های علوم اجتماعی در کشورهای موسوم به جهان سوم است که توجه روزافزونی را به خود جلب کرده است. مطالعات پسااستعماری به دنبال آشکار کردن این مسئله است که مدرنیته چگونه در قالب گفتمان شرق‌شناسی در پی شکل دادن به یک چارچوب تجویزی برای رفتار استعمارگرایانه غرب با شرق است. بر این اساس « تلاش برای به رسمیت شناختن تفاوت‌ها» را به عنوان هدف عملی خود انتخاب کرده است. تحقق این هدف نیازمند نوع خاصی از « بازنمایی» است یعنی تصویر خود در نزد« خود» و « دیگری» باید تغییر کند. بنابراین می‌توان گفت مطالعات پسااستعماری خود را محدود به نقد غرب نمی‌کند؛ بلکه نقد تصویر خود در نزد خود و انتقاد از خود نیز بخشی از آن است. بنابراین در این پژوهش به نقد بازنمایی جامعه ایران در سریال قهوه تلخ مهران مدیری پرداخته‌ایم. سوال اصلی ما این بوده است که روایت سریال از تقابل سنت/مدرنیته چگونه است؟ به عبارتی این‌که آیا جامعه ایران به عنوان پدیده‌ای نامعقول و ناسازگار با مدرنیته بازنمایی می‌شود؟ با استفاده از رویکرد نقد پسااستعماری برای پاسخ به سوالات فوق از روش واسازی استفاده کرده‌ایم. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که روایت غالب سریال از تقابل سنت/مدرنیته، یک روایت سنت‌گریز است. بر این اساس سنت (جامعه ایران) به عنوان دیگری مدرنیته بازنمایی شده است. هرچند در موارد متعددی روایت مرکزگرای فیلم خود را واسازی می‌کند. اما از آنجایی که در تحلیل واسازی هدف جایگزین کردن یک مرکز با مرکز دیگر نیست، باید به دنبال ارائه راهکاری برای برون رفت از تقابل سنت و مدرنیته و کمک به فهم این تقابل در جامعه ایران باشیم. به عبارتی می‌توان گفت این تقابل از اساس کذب بوده و باید به دنبال یک راه سوم یا به عبارت دیگر مدرنیته بومی باشیم.

واژگان کلیدی: مطالعات پسا استعماری، شرق‌شناسی، واسازی، بازنمایی، مدرنیته سیاسی ایرانی، سریال قهوه تلخ.

۱. استادیار گروه ارتباطات اجتماعی دانشگاه تهران. mmontazer@ut.ac.ir
۲. کارشناس ارشد علوم ارتباطات اجتماعی دانشگاه تهران. farzadgholami@ut.ac.ir

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه

به اعتقاد هابرماس، به لحاظ نظری هگل نخستین فیلسوفی بود که مفهوم دقیق و روشنی را برای مدرنیته پایه ریزی کرد، به همین سبب برای درک مدرنیته که استوار بر خردباوری است، باید به او بازگشت. این ارتباط (مدرنیته و خردباوری)، که کمی پیشتر، طبیعی و حتی بدیهی می‌نمود، امروز مورد شک و تامل قرار گرفته است(انصاری، ۱۳۸۵: ۳۶).

هگل مفهوم مدرنیته را به لحاظ نظری به یک نظام تاریخی فراگیر، اقتدارگرا و جهان‌شمول تبدیل کرد و به آن چنان استحکامی بخشید که بتواند کل جهان و تاریخ آن را در بربگیرد. هگل مجموعه‌ای از عناصر اقتدارگرا را در یک چارچوب کلان گرد هم آورد. بر مبنای این چارچوب تمدن‌های مختلف در مدار تمدن غرب قرار می‌گرفتند، غرب در مرکز جای می‌گرفت و کنترل کننده دیگر تمدن‌ها بود و می‌توانست آن تمدن‌ها را در موضعی بگمارد که تنها بتوانند نقش حاشیه‌ای و فرعی ایفا کنند(میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۶۰). به عبارتی روایت هگل از مدرنیته جهانشمول و فراگیر است که در آن اروپا در مرکزیت قرار دارد و سایر نقاط جهان در پیرامون قرار می‌گیرند.

اما در عرصه اجتماعی نیز در مراحل اولیه مدرنیته و در شرایطی که «مدرنیته» در پی شناخت خود بود، یعنی زمانی که غرب نیاز ناگهانی و فی‌الفوری پیدا کرده بود تا بر مبنای تجربه مدرنیزاسیون، برای خود هویتی دیگر قائل شود، گفتمان‌های مختلف هر یک مشغول معنابخشی به مفهوم «هویت غربی» بودند. *«این هویت جدید از رهگذر یک مقابله به دست آمد، بدین نحو که مدرنیته برای تعریف خود، یک ایدئولوژی تمامیت‌خواه پدید آورد و خود غربی‌اش را در مقابل یک «غیر» نشاند. مدرنیته در مقام شناخت خود، به این «غیر» مجال حضوری دیالکتیکی داد تا شرط لازم برای تحقق خود را فراهم کرده باشد »* (میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۴۹). می‌توان گفت تقسیم جهان به خود/دیگری سویه تاریک مدرنیته و روایت غربی از آن است، که در این پژوهش مورد نظر ماست(مدرنیته دارای ویژگی دموکراتیک و جهانشمولی نیز هست که ما منکر این ویژگی‌ها نیستیم). البته این تقسیم جهان به خود و دیگری و دو روی سکه دانستن آن وقتی مناقشه‌آمیزتر می‌گردد که «دیگری» همواره روی منفی این سکه فرض می‌شود.

مفهوم «دیگری» که ریشه در آثار هگل دارد از رهیافت‌های گوناگونی مورد توجه قرار گرفته است، از جمله این رهیافت‌ها می‌توان به روانکاوی لاکان، اگزیستانسیالیسم سارتر، واسازی دریدا و تبارشناسی فوکو اشاره کرد، اما در بستر نظریه‌های فرهنگی بارزترین کاربرد امروزی این مفهوم را ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی مطرح کرده است(ادگار و سجویک، ۱۳۸۷: ۱۳۹). سعید در تقابل با « *نظام هگلی که در آن روح در حرکت خود در شرق با محدودیت‌های ذاتی*

www.SID.ir

طبیعت شرقی مواجه بود و در نتیجه‌ی آن جامعه شرقی جامعه‌ای ایستا به شمار می‌آمد»(سولومون، ۱۹۸۳: ۳۹ به نقل از میرسپاسی ۱۳۸۵). شرق و غرب را یکی از مصادیق خود و دیگری می‌داند که به گونه‌ای گفتمانی برساخته می‌شوند.

سعید در شرق‌شناسی در پی اثبات این نکته است که غرب در قالب گفتمان شرق‌شناسی، شرق را به صورت دیگری نامتمدن خود بازنمایی می‌کند و از این طریق قصد مشروعیت بخشیدن به برتری خود بر شرق را دارد. بنابراین می‌توان گفت ساخت و پی‌ریزی «دیگری» در گفتمان شرق‌شناسی، به نحوی نشان دادن و بروز دادن هویت خود است. درنتیجه « *برداشت اروپایی از «دیگری» شرقی، مسئله قدرت را به نمایش می‌گذارد*»(ادگار و سجویک، ۱۳۸۷: ۱۳۹). به عبارتی سعید به دنبال اثبات این امر است که مدرنیته چگونه در قالب گفتمان شرق‌شناسی به رفتار استعمارگرایانه غرب با شرق مشروعیت می‌بخشد.

آن‌چه که سعید با کتاب شرق‌شناسی‌اش آغاز می‌کند امروزه به حیطه کلی‌تری اشاره دارد که از آن با عنوان مطالعات پسا استعماری یاد می‌شود. این حیطه به لحاظ نظری موضوعات و مسائل ناشی از مدرنیته را به عنوان موضوع اصلی خود مورد کندوکاو قرار می‌دهد، یعنی مسائل و مشکلاتی که نقد پسا استعماری در جهت پاسخگویی به آن‌هاست از مدرنیته ناشی شده است.

هدف نقد پسااستعماری، تلاش برای آشکار کردن و از جا کندن ادعاهای حقیقت گفتمان‌های اروپامدار است. به تعبیر هومی بابا[1]، مسئولیتی که نقد پسا استعماری تقبل کرده است، «*دخالت در گفتمان‌های غربی مدرنیته و از هم گسستن آن‌هاست* » (پری، ۱۳۸۸: ۱۷۷). یعنی مطالعات پسا استعماری این نکته را به ما متذکر می‌شود که دانش نهادینه شده(در قالب گفتمان‌های مدرنیته) تابع نیروهایی چون استعمار و جغرافیای سیاسی است. براین اساس می‌توان اثبات کرد که گفتمان‌های غربی از مدرنیته در بافت‌های مختلف زندگی روزمره به طور همزمان تولید و بازتولید می‌شوند.

براین اساس مهمترین اصلی که مطالعات پسا استعماری به عنوان هدف عملی خود انتخاب کرده است، « *تلاش برای به رسمیت شناخته شدن است*» (معینی، ۱۳۸۵: ۳۸). در مورد به رسمیت شناخته شدن تفاوت‌ها، مسئله «بازنمایی » از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا تحقق به رسمیت شناخته شدن تفاوت‌ها شکل خاصی از بازنمایی را می‌طلبد؛ یعنی تصویر خود در نزد خود و دیگری باید تغییر کند و این تصویر بازنمایی شده نه در جهت توجیه برتری؛ بلکه در جهت توجیه برابری عمل کند. به همین دلیل، شیوه‌های بازنمایی، مسئله مهمی است و نمی‌توان نقش آن را نادیده گرفت(همان: ۳۹). چرا که همانگونه که سعید(۱۳۸۲) ذکر می‌کند

1. Homi Bhabha

www.SID.ir

انسان‌ها به همان اندازه که در دنیای کالاها زندگی می‌کنند در دنیای بازنمایی زندگی می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت که مطالعات پسا استعماری خود را محدود به نقد غرب و روایت غربی از مدرنیته(به معنای بازنمایی شرق در گفتمان شرق‌شناسی) نمی‌کند؛ بلکه یکی از اهداف آن نقد « تصویر خود در نزد خود» و"انتقاد از خود"[۱] است که در این مقاله نقد پسا استعماری به این معنا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

طرح مسأله

رویارویی سنت و مدرنیته، یکی از مهترین مسائل ناشی از ورود مدرنیته به جامعه ایران بوده است. به عبارتی اندیشیدن در باب چگونگی، چرایی‌ها و مکانیزم‌های درونی این رویارویی و جامعه‌ای که به دنبال آن شکل گرفت، اساسی‌ترین بحث فکری و معرفتی در دویست سال گذشته در ایران بوده است(میرسپاسی، ۱۳۸۵). البته نحوه برخورد گروه‌های مختلف جامعه (روشنفکران، روحانیون و...) با این امر بر لزوم توجه به آن می‌افزاید.

مهران مدیری نیز به عنوان یکی از فیلمسازان منتقد جامعه(یا به عنوان جزء کوچکی از روشنفکران جامعه)، تقابل سنت و مدرنیته در ابعاد مختلف آن را مضمون آثار خود قرار داده است، البته مدیری همواره طنز را برای انتقاد از جامعه برمی‌گزیند، چرا که تضادهای حاصل از تقابل سنت و مدرنیته همواره می‌تواند مایه طنز و راهی برای بیان انتقاد از مناسبات سنتی جامعه باشد.

سریال « قهوه تلخ» نیز از جدیدترین آثار مهران مدیری است که در ۲۳ شهریور ۱۳۸۹ از طریق شبکه ویدئویی وارد خانه‌های مردم شد. به اعتقاد ما، تقابل سنت و مدرنیته در این سریال نیز محور اصلی اثر را به خود اختصاص داده است. چرا که قهرمان داستان قهوه تلخ یک مدرس تاریخ معاصر ایران است که از بی تفاوت بودن جامعه به تاریخ(به عنوان چراغ راه آینده) رنج می‌برد و تصمیم می‌گیرد تاریخ را برای همیشه کنار بگذارد تا این که با یک دانشجوی علاقه‌مند به تاریخ آشنا می‌شود که در حال نگارش رساله کارشناسی ارشد خود بر روی یک دوره نامکشوف تاریخی است. بنابراین طی اتفاقاتی با خوردن یک فنجان قهوه تلخ به آن دوره تاریخی پرتاب می‌شود. سپس به کمک حافظه تاریخی خود به عنوان مستشارالملکی منصوب می‌شود، بنابراین تصمیم می‌گیرد به رسالت تاریخی خود عمل کند و جلوی به قدرت رسیدن آقا محمدخان قاجار و زوال زندیه را بگیرد. برای این کار اصلاحاتی را در دربار آغاز می‌کند که این اصلاحات را می‌توان تلاش برای شکل‌گیری مدرنیته سیاسی دانست. نحوه برخورد درباریان

۱. انتقاد از خود مستلزم نقد مناسبات سنتی جامعه است.

www.SID.ir

و جامعه با این اقدامات موضوع اصلی سریال را تشکیل می‌دهد.
بنابراین مسأله اصلی این پژوهش بازنمایی جامعه ایران در مواجه با سنت و مدرنیته است. به عبارت دیگر ما با کمک گرفتن از مباحث مطالعات پسا استعماری به دنبال فهم این امر بوده‌ایم که بین نگاه از بیرون(بازنمایی شرق در گفتمان‌های شرق شناسانه) و نگاه از درون (بازنمایی شرق توسط یک منقد شرقی) چه تفاوت‌ها و چه تشابهاتی وجود دارد. برای تفهیم مسأله پژوهش از دل مباحث نظری (و متناسب با مسئله فوق) سوالات زیر را مطرح کرده‌ایم.

سوالات پژوهش

۱. روایت غالب سریال قهوه تلخ از تقابل سنت و مدرنیته چگونه است؟
۲. آیا جامعه ایران در این سریال به عنوان پدیده‌ای نامعقول و ناسازگار با مدرنیته بازنمایی می‌شود؟
۳. آیا گفتمان این سریال یک گفتمان شرق‌شناسانه است؟

برای رسیدن به پاسخ سوالات فوق از روش واسازی روایت استفاده کرده‌ایم، مبانی فلسفی و روش شناختی روش واسازی را در بخش روش پژوهش به طور مفصل تشریح خواهیم کرد.

ضرورت و اهمیت تحقیق

شاید در وهله اول چنین به نظر برسد که مطالعات پسا استعماری در جامعه‌ای مانند ایران که هیچ وقت در تاریخ خود به طور مستقیم مستعمره نبوده است اهمیت چندانی ندارد، اما در پاسخ باید گفت که ایران در ادواری از تاریخ خود حالت نیمه مستعمره داشته، و مهمتر این که« *نباید استعمار و پسااستعمار را مبتنی بر استعمار حکومتی در نظر گرفت*»(کریمی، ۱۳۸۶). چرا که امروز مسأله اصلی مطالعات پسا استعماری مسائل بازنمایی‌های رسانه‌ای است که هنوز هم از منطق عصر استعماری برای بازنمایی خود و دیگری استفاده می‌کند.
به لحاظ نیاز آکادمیک نیز انجام این پژوهش اهمیت دارد؛ چرا که بیشتر پژوهش‌های انجام شده در حوزه مطالعات پسا استعماری و شرق‌شناسی در ایران به نحوه بازنمایی ایران و هویت ایرانی و مفاهیم وابسته به آن در رسانه‌های غربی پرداخته‌اند و با استفاده از بحث‌های «خود» و «دیگری» عملکرد رسانه‌های فوق را مورد انتقاد قرار داده‌اند. اما از آن‌جا که این پژوهش به تاثیر گفتمان شرق‌شناسی بر بازنمایی شرقی از خود می‌پردازد، ورود به حیطه‌ای بدیع و نو است. همچنین این پژوهش بدلیل آشکار کردن ساختار روایی سریال قهوه تلخ و نقد واسازانه آن؛ ضمن پذیرش خصلت انتقادی این گونه کمدی‌های تاریخی، می‌تواند ما را جریان‌هایی مانند غربزدگی برهاند و راهنمای عملی برای تولید طنز ملی انتقادی باشد.

Archive of SID

www.SID.ir

چارچوب نظری پژوهش

در این بخش از پژوهش رویکرد پسا استعماری را مطرح خواهیم کرد و در نهایت از دل مطالعات پسااستعماری راه ورود به دو مفهوم «مدرنیته» و «بازنمایی» که برای این پژوهش مهم و ضروری هستند؛ را باز خواهیم کرد.

مطالعات پسا استعماری

امروزه وضعیت جهان حاکی از آن است که برخی از کشورها با وجود داشتن استقلال سیاسی هنوز هم با پیامدهای استعمار دست به گریبان هستند، بنابراین می‌توان گفت که دستگاه استعمار هنوز هم برچیده نشده است و مخاطرات آن بعضی از جوامع را تهدید می‌کند. به عبارت بهتر می‌توان گفت که دوران حاضر، عصر پسا استعمار است. به این معنا که «*استعمار دیگر در انقیاد مکان و زمان نیست، در رابطه تقابلی استعمارگر و استعمار زده خلاصه نمی‌شود و پیامدهایش تنها متوجه این دو سو نیست* »(شاهمیری، ۱۳۸۹: ۲-۱). به عبارتی می‌توان گفت مطالعات پسا استعماری به مسائل مختلفی می‌پردازد که یکی از مهمترین این مسائل بحث بازنمایی‌های رسانه‌ای است، چرا که منطق اصلی بازنمایی‌های «دیگری» در رسانه‌ها همان منطق عصر استعمار است که در آن خود و دیگری دو روی یک سکه هستند، که دیگری همواره روی منفی این سکه است. بنابراین می‌توان گفت جهان در حال پسااستعماری شدن[1] است یا به عبارتی وضعیت عصر حاضر، یک وضعیت پسا استعماری است.

مناقشات فراوانی در مورد نحوه نگارش اصطلاح پسا استعماری وجود دارد، عده‌ای بر نوشتن « پسا-استعماری» تاکید دارند و عده‌ای دیگر بر«پسااستعمار»، ما وارد این مناقشات نمی‌شویم و صرفاً به این نکته اکتفا می‌کنیم که، گستره دلالت‌های اصطلاح «پسا استعماری» به قدری گسترده است که این اصطلاح می‌تواند برای اشاره به یک تعبیر تاریخی، یک دوره تمام شده، یک موقعیت فرهنگی و یک موضع نظری به کار رود. همان گونه که بیتا پری[2](۱۳۸۸: ۱۷۶) می‌گوید، این اصطلاح می‌تواند در مورد هرگونه« *مبارزه گفتمانی علیه سلطه یا حاشیه‌ای شدن*»به کار گرفته شود. یا به عبارت بهتر «*آنچه نویسنده انتخاب می‌کند همان معنای درست*» این واژه است. بنابراین در این پژوهش از مناقشات فوق گذر کرده‌ایم و متناسب با اهداف پژوهش خود، مفهوم«پسااستعمار» را به عنوان یک مشرب فکری و در رابطه با رسانه‌ها (به طور خاص فیلم) استفاده کرده‌ایم.

مطالعات پسااستعماری یکی از حوزه‌های مطالعاتی جدید درباره مسائل کشورهای جهان سوم

1. Postcoloniality
2. Benita Parry

www.SID.ir

است. این نگرش انتقادی به مجموعه‌ای از رهیافت‌های نظری اشاره دارد که با تاکید بر پیامدهای استعمارگرایی، به تحلیل گفتمان استعماری می‌پردازد. از جهتی نقد پسا استعماری در پی فهم موقعیت کنونی از طریق بازاندیشی و تحلیل انتقادی گذشته است؛ تاریخی که بیش از آن که درباره هند، افریقا، امریکای لاتین و اروپا باشد. دربرگیرنده خیال‌پروری‌ها، سرهم‌بندی‌ها و دریافت‌های یکجانبه غربی در مورد غرب و شرق است(ساعی، ۱۳۸۵: ۱۳۴). جایگاه مطالعات پسا استعماری به عنوان یک حوزه، در چارچوب وسیعتر پروژه انتقادی مطالعات فرهنگی می‌گنجد(کریمی، ۱۳۸۸) که تاثیر فراوانی بر پژوهش در زمینه ارتباطات و مطالعات رسانه‌ای داشته است.

پژوهش پسا استعماری وظیفه دارد که به نظریه‌پردازی درباره مسائل مربوط به استعمار و استعمارزدایی و بافت مربوط به آن‌ها بپردازد. البته پژوهش پسا استعماری در بهترین شکل خود نه فقط به نظریه‌پردازی درباره شرایط استعماری می‌پردازد بلکه این موضوع را تبیین می‌کندکه چرا شرایط مذکور این گونه هستند و چگونه می‌توان آن‌ها را از بین برد یا تغییر داد(شوم و هج، ۱۳۸۳: ۹۶). در نظر داشتن این نکته مهم است چون بر این امر تاکید می‌کند که هر مطالعه‌ای درباره استعمار را لزوماً نمی‌توان مطالعه پسا استعماری توصیف کرد، بلکه هدف مطالعات پسا استعماری تبیین وضع موجود و تلاش برای تغییر آن است.

پژوهش پسا استعماری به دلیل سیاست پیدایش آن و ماهیت مسائلی که به آن‌ها می‌پردازد، در تنش با دانش نهادینه شده موجود قرار می‌گیرد. این پژوهش می‌کوشد ساختارهای تاریخی تولید دانش را که ریشه در تاریخ‌ها و جغرافیای گوناگون مدرنیته دارد از بین ببرد(شوم و هج، ۱۳۸۳: ۹۷). به عبارت دیگر مسائل و موضوعات مورد توجه مطالعات پسااستعماری از گفتمان‌های اروپا محور مدرنیته ناشی می‌شوند.

مطالعات پسااستعماری علاوه بر این که به«ساخت گشایی و واسازی گفتمان استعمار» می‌پردازد، «پرسش مجدد از مفهوم غرب» را نیز در دستور کار خود قرار می‌دهد(لاتوش، ۱۳۷۹: ۱۹). به اعتقاد یکی از نظریه پردازان مطالعات پسااستعماری، پسااستعماری بودن[1] مستلزم پذیرش نوعی موضع فلسفی واسازانه نسبت به متافیزیک یکسان پندار[2] و عقل مدار است که اساس دانش غربی را تشکیل می‌دهد(اسپیواک، ۱۹۹۰: ۵۰). نقد پسااستعماری می‌تواند از فرصت و امکانی که در نتیجه واسازی دستگاه گفتمانی خرد غربی به وسیله دریدا[3] ایجاد شده، استفاده کند. زیرا مباحث دریدا درباره سازوکارهای برساخته شدن دیگری می‌تواند

1. postcoloniality
2. identitarian
3. Derrida

www.SID.ir

برای تحلیل‌های کلان‌تر و فواید مداخله‌گرایانه، ورای موضوعاتی همچون اصالت[1] دیگری به کار گرفته شود(اسپیواک، ۱۹۹۸: ۲۹۴).

نظریه و نقدپسااستعماری بیش از هر چیز به تحلیل گفتمان استعماری و به چالش کشیدن سوژه امپریالیستی و هژمونی انسان غربی مربوط می‌شود. نقدپسااستعماری درصدد آشکار کردن این نکته است که «*سلطه اقتصادی و سیاسی که عناصر کلیدی امپریالیسم و استعمار در قرن هجدهم و نوزدهم را تشکیل می‌داد، همواره با صورت بندی و تکوین گفتمان‌هایی همراه بود که در آنها، غیریت، مردمان آسیا و افریقا به عنوان هویتی مستقل نفی می‌شد، و از نظر فرهنگی نیز استعمار می‌شدند، و در این ضمن برتری فرهنگی و اخلاقی قدرت‌های امپریالیستی غربی نیز همواره بدون کمترین تردید با پرده پوشی مورد تایید و تاکید قرار می‌گرفت* »(بوین و رطانسی، ۱۳۸۰: ۴۱۹). به این ترتیب نقد پسااستعماری درصدد به چالش کشیدن نژاد پرستی و قوم محوری و غیریت سازی سرکوبگرانه غربی است که با تولیدات فرهنگی مانند فیلم و رمان پیش می‌رود.

در پسااستعمارگرایی نوعی میل به «اکنونیت[2]» نیز به چشم می‌خورد. این که چگونه می‌توان با مسایل واقعی سیاسی – اجتماعی برخورد کرد؟ این که سرچشمه‌های این تفکر مستقل و بومی باشد، کافی نیست؛ بلکه در کنار آن تفکر باید پویا و زنده و برای «حال » سودمند باشد و با اتکای به آن بتوان به مسائل واقعی فیصله داد و حداقل‌های لازم را برای یک زندگی انسانی در جهان معاصر تامین کرد(معینی، ۱۳۸۵: ۴۲). به عقیده جانز[3] (۱۹۹۷) نقد غرب کفایت نمی‌کند؛ بلکه به آن باید «انتقاد از خود»را نیز افزود؛ زیرا اگر طرح انتقادی برای جوامع غیرغربی ارائه نشود، در آن صورت نمی‌توان به راه حل انتقادی دست یافت. به هرحال امروزه بسترها و مفاهیمی مانند: آزادی، برابری و عدالت وجود دارند، اگر چه در فرهنگ‌های قدیمی مورد توجه نبوده‌اند؛ ولی در عصر حاضر نمی‌توان از آن چشم پوشی کرد. احراز این ملاک‌ها مستلزم نقد مناسبات سنتی در این گونه جوامع است. از این رو لازم است پسااستعمارگرایی عمیقاً گذشته تاریخی را نقد کند و از آن به نقد خود برسد. بنابراین به اعتقاد جانز، بسط نگرش سیاسی پسااستعماری، تقویت ظرفیت‌های خود انتقادی را می‌طلبد. در عین حال باید آنقدر انصاف داشت که دست آوردها و میراث‌های دیگران را نادیده نگرفت و به اسم نفی وابستگی آن را پایمال نکرد. به طور کلی یک رویکرد پسااستعماری واقعی نمی‌تواند نفوذهای بیرونی، واقعیت‌های تاریخی و مقتضیات زمانی را نادیده بگیرد؛ کما این که نمی‌تواند ریشه‌های اصیل گذشته را نیز به فراموشی بسپارد(جانز، ۱۹۹۷: ۲۳۳).

با توجه به این‌که سریال قهوه تلخ یک متن تولیده شده در یک کشور شرقی و راجع به شرق

1. authen ticity
2. Actuality
3. Janz

Archive of SID

www.SID.ir

است(برخلاف متون شرق شناسانه که با دید یک غربی راجع به شرق تولیده شده است)، بنابراین در این مقاله هدف ما مقایسه بازنمایی جامعه ایران در سریال قهوه تلخ (به عنوان یک نوع نگاه از درون) با رویکردهای شرق شناسانه (به عنوان نگاه از بیرون) است. البته باید این نکته را نیز متذکر شویم که ما با اعتقاد به این مسئله که «انتقاد از خود» بخشی از مطالعات پسااستعماری است و نباید نقد پسااستعماری را محدود به نقد غرب و رویکردهای شرق شناسانه دانست، سریال قهوه تلخ را برای پژوهش انتخاب کردیم، یعنی هدف ما نقد بازنمایی شرق(ایران) توسط یک شرقی (ایرانی) بوده است.

مدرنیته سیاسی

برای اجتناب از طولانی شدن مباحث نظری از پرداختن به مبانی مدرنیته و مدرنیته سیاسی خودداری می‌کنیم و صرفاً به این مسأله اکتفا می‌کنیم که از میان مولفه‌های مدرنیته سیاسی ما به دو مولفه منبع قدرت و مشروعیت آن، حدود قدرت و صلاحیت‌های آن توجه داشتیم. انتخاب این مولفه‌ها با توجه به مضمون و محتوای سریال قهوه تلخ صورت گرفته است. در ادامه بحث مدرنیته سیاسی در ایران را به صورت مختصر مطرح خواهیم کرد.

مدرنیته ایرانی

برخی از جامعه شناسان ایرانی(میرسپاسی، ۱۳۸۴) کلیت صورت‌بندی رویارویی جامعه ایرانی با مدرنیته را مدرنیته ایرانی می‌نامند(خالق پناه، ۱۳۸۹: ۵). منظور از مدرنیته ایرانی تجربه مدرنی است که مردم ایران در دوران معاصر در تعامل با جهان مدرن کسب کرده‌اند. انقلاب مشروطه، یکی از مقاطع حساس و سرنوشت‌ساز در تاریخ کشور محسوب می‌شود که تأثیر و پیامدهای مهمی در تحولات داخلی کشور به ویژه در حوزه فکر و عمل سیاسی بر جای نهاد(آجودانی، ۱۳۸۳: ۱۶).

یکی از مهمترین تحولات ناشی از انقلاب مشروطه تقابل سنت و مدرنیته بوده است. «*انقلاب مشروطه، نمایانگر نخستین مواجهه مستقیم بین فرهنگ سنتی اسلامی و غرب در ایران جدید است. همه کوشش‌های قدیمی‌تر در جهت نوسازی، هر چند متضمن تحولات در نظام‌های حقوقی، حکومتی و اداری بود، به راه‌ها و حوزه‌هایی افتاده بودند که تماس دورادوریی با اندیشه‌های سنتی داشت. هیچ کدام به نحوه آشکار و اساسی با این ارزش‌ها معارضه نکرده بودند*»(عنایت، ۱۳۸۰: ۲۸۵). به عبارتی «انقلاب مشروطه» نقطه عطف رویارویی ایرانیان با مدرنیته است که از آن به عنوان انقلابی برگرفته از مفاهیم مدرن در تمایز با سپهر اندیشه سنتی یاد می‌شود.

Archive of SID

www.SID.ir

مشروطیت سرفصل جدیدی از تاریخ ایران است که تحولات آن بر تاریخ سیاسی ایران در قرن بیستم سایه افکنده است و بر زبان، مذهب، اجتماع، اقتصاد و سیاست کشور ما تاثیری غیر قابل انکار نهاده است(نظری، ۱۳۸۶: ۱۱۸). به عبارتی می‌توان گفت انقلاب مشروطه نقطهٔ تجلی رویارویی اندیشه‌ها و ساختارهای سنتی و مدرن و سهیم شدن در میراث مدرنیته است. در این مقطع، با ایجاد نوعی دگرگونی سیاسی-اجتماعی متمایز از دوران پیشین، شاهد شکل‌گیری فرآیندهای جدیدی هستیم که عناصر درون گفتمانی آن دارای نوعی «ناهم سنخی»، «ناهم زمانی» و «عدم انطباق» با گفتمان سنتی می‌باشد و انقلاب مشروطه را واجد صفات و خصائلی می‌کند که بتوان آن را مرز «ایران قدیم و جدید»(بشیریه، ۱۳۸۱: ۴۱) تلقی نمود.

انقلاب مشروطه و مدرنیته سیاسی در ایران

ماهیت استبدادی قاجار به گونه‌ای بود که محققان اروپایی آن را مستبدانه‌ترین سلطنت‌های عالم ذکر کرده‌اند. زمانی که ملکم در اوایل قرن سیزدهم محدودیت‌های قانونی شاه بریتانیا را بر شاه ایران توضیح داد، شاه ایران این گونه پاسخ داد که: «*پس این شاه تو بیش از قاضی القضات نیست. چنین اختیارات محدودی شاید دوام یابد اما هیچ لطفی ندارد، اما من می‌توانم همهٔ این اعیان و اشراف را که دور و برم می‌بینی به اوج ببرم یا بهذلت افکنم* »(آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۸).

با توجه به شرایط سیاسی زمان انقلاب مشروطه طبیعی است که بعد سیاسی مدرنیته بیشتر مورد توجه روشنفکران و مدرنیته خواهان ایران قرار گیرد. بنابراین در انقلاب مشروطه، مدرنیته نه از منظری شناختی- فلسفی، زیبایی شناختی یا فرهنگی، بلکه با ادراکی سیاسی و در چارچوب مفاهیمی نظیر آزادی، قانون‌گرایی، استبداد ستیزی، ترقی، سکولاریزاسیون و... در راستای اصلاحات سیاسی – اجتماعی مورد توجه قرار گرفت(بیات، ۱۹۹۲به نقل از نظری، ۱۳۸۶: ۱۳۷). تحولات سیاسی - اجتماعی این مقطع که در مشروطیت بازتاب می‌یابد، نتیجه بلافصل ورود الگوی سیاسی جدیدی است که در غرب ریشه دوانیده بود و ما درصدد الگوبرداری از آن بودیم. به رغم تمام تفاوت‌ها و اختلاف نظرهایی که در دیدگاه متفکران مشروطه وجود داشت، همه آنان متفق القول بودند که برای اصلاح و ترقی مملکت باید ترتیبات سیاسی جدیدی را مستقر نمایند. و جامعه خود را به تمام تجهیزاتی که ملل راقیه غرب به واسطه آن بیرق سعادت و برتری را برافراشته، مجهز نمایند(نظری، ۱۳۸۶: ۱۰۷).

یکی از تحولات مهم این دوران تلاش برای تشکیل نهادهای مدنی و مدرن در جامعه بود، که در حال ترسیم خطوط جامعه سنتی با جامعه مدرن بود. افتتاح مجلس دارالشوری، بنیان نهادن سلطنت مشروطه، و تأکید بر مفاهیمی مانند آزادی، مساوات، ترقی، حریت و برابری از نشانه‌های تحول ناشی از ورود اندیشه‌های مدرنیته سیاسی به جامعه ایران زمان مشروطه است.

Archive of SID

www.SID.ir

در سریال قهوه تلخ نیز بعد سیاسی مدرنیته مورد توجه قرار گرفته است، به عبارتی اقدامات قهرمان داستان تلاشی در راه شکل‌گیری مدرنیته سیاسی در جامعه ایران است.

رویکرد گفتمانی به بازنمایی

رویکرد گفتمانی(در مقابل رویکرد نشانه شناختی) بیشتر به تأثیرات و پیامدهای بازنمایی تأکید دارد. به این معنا که رویکرد گفتمانی علاوه بر این مسأله که زبان و بازنمایی چگونه معنا تولید می‌کنند، به دانش یا معرفتی که تولید یک گفتمان خاص است، ارتباط گفتمان با قدرت، تنظیم عملکرد یا رفتار توسط گفتمان، شکل دادن به هویت‌ها و... نیز می‌پردازد. در رویکرد گفتمانی، همیشه تأکید بر خاص بودن تاریخی یک شکل یا رژیم خاص بازنمایی است: تأکید بر زبان به عنوان یک امر عام وجود ندارد، بلکه بر بازنمایی‌های خاص یا معانی و نحوه به‌کارگیری آنها در زمان‌ها و مکان‌های خاص تأکید می‌شود(مهدیزاده، ۱۳۸۷: ۲۵).

گفتمان شیوه‌ی خاص بازنمایی«خود» و «دیگری» است. «*به عبارتی گفتمان مجموعه‌ای از گزاره‌هایی است که زبانی را برای صحبت کردن راجع به نوع خاصی از دانش درباره موضوعی تجهیز می‌کند. هنگامی که گزاره‌هایی راجع به موضوعی در گفتمانی خاص اظهار می‌شوند، این گفتمان امکان آن را فراهم می‌آورد که موضوع به نحو خاصی ساخته شود، ضمناً شیوه‌های ساخته شدن موضوع را محدود می‌کند* » (هال، ۱۳۸۶: ۶۳-۶۲).

یکی از متفکران رویکرد گفتمانی به بازنمایی، میشل فوکو است، وی به مطالعه گفتمان به عنوان یک نظام بازنمایی پرداخت. فوکو با رویکرد برساختی به بازنمایی همنوا است، به این معنا که از نظر وی دانش صرفاً بازتابی از حقیقت نیست. حقیقت یک برساخته گفتمانی است و رژیم‌های معرفتی گوناگون تعیین می‌کنند چه چیز صادق و چه چیز کاذب است(فیلیپس و یورگنسن، ۱۳۸۹: ۳۵). فوکو عمری را صرف تفهیم این نکته کرد که نفس غربی چگونه درباره خویش آگاهی به دست می‌آورد. وی با تبارشناسی علوم انسانی به این نتیجه می‌رسد که در این علوم، «خود » از راه نهادن در برابر «دیگری » بوجود می‌آید؛ به عبارت بهتر، خودشناسی از طریق شناسایی دیگری حاصل می‌شود. البته باید گفت که برای فوکو دیگر بود یا غیریت تنها یک مسئله تفاوت نیست بلکه مسئله سلسله مراتب نیز هست، زیرا دیگری کسی نیست که ما خود را با او یکی می‌دانیم بلکه کسی است که او را از خودمان والاتر یا پست‌تر می‌شماریم (بروجردی، ۱۳۸۷: ۱۳-۱۰).

البته کارهای فوکو با تمام تعمقی که در مسائل مربوط به «تفاوت» دارند، اشاره‌ای به مسئله استعمارگری نمی‌کنند(گاندی، ۱۳۸۸: ۴۵). اما با وجود این که فوکو درباره مسئله سلطه امپریالیستی سکوت می‌کند کار وی در این زمینه تعیین کننده و محوری بوده است؛ زیرا

Archive of SID

www.SID.ir

«مفاهیم و برداشت‌های وی در این زمینه درباره دستگاه‌ها، ابزارها و فرایندهای موجود در تکوین گفتمان‌هایی است که دوشادوش با قدرت امپریالیستی همکاری می‌کردند و زمینه‌ها را برای اعمال سریع‌تر و راحت‌تر آن فراهم می‌ساختند» (بوین و رطانسی، ۱۳۸۰). از نظر سعید، درک فوکو از چگونگی اراده ی اعمال قدرت در جامعه و تاریخ نیز، درک او از کشف شیوه‌های بیان کردن، پنهان کردن، متراکم کردن و در لفافه پیچاندن سیستماتیک خود در زبان حقیقت، نظم، عقلانیت، فایده گرایی و دانش، مطالعه گفتمان استعماری را توانمند ساخته است (پری، ۱۳۸۸: ۱۸۰). به عقیده روی بوین و علی رطانسی(۱۳۸۰) شرق‌شناسی یکی از مهمترین آثار مبتنی بر آرا و دیدگاه‌های فوکویی است که به چالش و معارضه علیه انجماد و عقیم سازی شرق و شرقی در قالب یک غیر یا دیگری فاقد زمان، فاقد تاریخ، فاقد فرهنگ و.... برساخته است، یعنی به چالش علیه قالبی که تمام ویژگی‌های مفروضا واحد و یکدست آن صرفا در خدمت برجسته ساختن تفاوت‌ها و برتری‌های غرب در امور فرهنگی، سیاسی، اخلاقی، اقتصادی و تکنولوژی قرار دارد.

سعید مانند فوکو به چگونگی بازنمود علاقه‌مند بود، یعنی این که یک «دیگری» چگونه ساخته می‌شود. موضوع سعید شرق بود، یعنی یک مجموعه مکانی و فرهنگی نا آشنا که توانست در طول قرن‌ها توجه اروپاییان را به خود مشغول دارد و در میان آنان ترس‌ها و هیجانی را دامن زند. شرقی‌های سعید از جنبه‌هایی همانند دیوانگان، منحرفان و تبهکاران فوکو هستند. همه آن‌ها موضوع گفتمان‌ها و روایت‌های نهادینه شده‌ای هستند که شناسایی، تحلیل و کنترل می‌شوند ولی هرگز به آن‌ها اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود. همه آن‌ها در شرایط دیگر بودی قرار دارند که زاییده تفاوت‌های آن‌ها با چیزهایی است که عادی، حقیقی و درست تلقی می‌شود (بروجردی، ۱۳۸۷: ۱۷). در سراسر شرق‌شناسی با این اندیشه فوکو روبه رو می‌شویم که باید بپذیریم... که قدرت و دانش مستقیما متضمن یکدیگر هستند، هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش مربوط بدان وجود ندارد و هیچ دانشی هم وجود ندارد که در عین حال متضمن و موجد قدرت نباشد.

بنابراین می‌توان گفت شرق‌شناسی[1] ادوارد سعید که اثر کلیدی حوزه مطالعات پسااستعماری است با رویکرد گفتمانی به نقد بازنمایی شرق در گفتمان غربی مدرنیته می‌پردازد، به عبارتی دیگر مفهوم بازنمایی واسط بین این حوزه و حوزه مطالعات رسانه‌ای است که در این پژوهش مد نظر ما قرار گرفته است.

۱. با توجه به این که در بحث نظری مطالعات پسااستعماری عصاره بحث ادوارد سعید مطرح شد برای جلوگیری از طولانی شدن مباحث نظری از پرداختن به مبحث شرق شناسی به صورت یک بحث مجزا خودداری می‌کنیم.

Archive of SID

www.SID.ir

روش تحقیق

اگر چه ممکن است استفاده از واسازی به عنوان یک روش نظام‌مند خلاف اندیشه‌های دریدا باشد، اما ما به تاسی از بژه و دنهی(۱۹۹۳) از واسازی به عنوان یک راهبرد برای نقد روایت استفاده کرده‌ایم. دیوید بژه با عاریت گرفتن تعریف زیر از مارتین(۱۹۹۰) الگویی ۸ مرحله‌ای را برای نقد واسازی طراحی کرده است.

از نظر مارتین واسازی راهبردی تحلیلی است که به نحوی نظام‌مند شیوه‌های گوناگون تفسیر یک متن را آشکار می‌سازد. و قادر است مفروضات ایدئولوژیک را برملا سازد، به نحوی که به ویژه علایق سرکوب شده اعضای گروه‌های محروم شده از قدرت و حاشیه‌ای را در نظر گیرد(مارتین، ۱۹۹۰: ۳۴۰ به نقل از بژه، ۱۳۸۸: ۶۰). واسازی غالباً متضمن شیوه‌هایی از خوانش است که از روایت‌هایی که مراکز مقتدر را مفروض می‌گیرند مرکززدایی می‌کند، یا در غیر این صورت، نقاب از چهره روایت‌ها بر می‌دارد. بر اساس تفکر دریدا می‌توان گفت هر روایت دارای مرکز مقتدری است، اما در تحلیل واسازی ما به دنبال جایگزین کردن یک مرکز با مرکز دیگری نیستیم، بلکه هدف ما این است که نشان دهیم چگونه هر مرکزی دائماً در حال فروپاشی و تغییر است.

در این پژوهش ما الگوی بژه و دنهی را که بر اساس فهم شان از دریدا بازسازی کرده‌اند، مورد استفاده قرار داده‌ایم. آنچه در زیر می‌آید الگوی ۸ مرحله‌ای بژه و دنهی(بژه، ۱۳۸۸: ۸۰-۶۴) است که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است.

۱. جست وجوی تقابل‌های دوتایی

فهرستی از تعابیر دوقطبی و دو وجهی‌هایی که در این روایت استفاده شده‌اند بسازید. این شامل اصطلاحاتی که حتی اگر فقط یک جنبه‌شان ذکر شده باشد هم می‌شود. مثلاً در حکایت‌های سازمانی مرد محور یا حاکی از تسلط مردان، زنان دیگران در حاشیه‌اند. ذکر یکی از واژه‌ها بر جفت‌اش دلالت دارد.

همان گونه که ذکر کردیم روایت‌ها میل به مراکز دارند و تقابل‌های دوتایی متعددی را تکثیر می‌کنند: نقطه‌ی خوانش یک روایت برای درک اصطلاحات دوگانه کننده‌اش دیدن بازی تفاوت‌هاست، اینکه چگونه هر اصطلاح در صدد باز نمایاندن اصطلاحات بسیار متفاوت است. به عبارتی واسازی هم، مثل ساختارگرایی و فرمالیسم، به تقابل‌های دو تایی در روایتگری توجه دارد اما در پی یافتن کیفیات ناپایدار دو تایی‌هاست و نه به رد پاهای ساختاری تثبیت‌کننده‌شان. خوانش واسازانه روایت‌ها، سلسله مراتب را در تقابل بین یک اصطلاح دوتایی تسلط‌یابنده و حاشیه‌ای شده یا تابع شده ردگیری می‌کند.

Archive of SID

www.SID.ir

۲. باز تفسیر سلسله مراتب

یک روایت، یک تفسیر یا سلسله مراتبی از یک رویداد از نظرگاه خاصی است. روایت معمولاً اشکالی از تفکر سلسله مراتبی را با خود دارد. سلسله مراتب راتشریح و تفسیر کنید(مثلاً اینکه در واژه‌های دوگانه چگونه یکی بر دیگری مسلط است) به طوری که شما می‌توانید تفوق‌اش را بفهمید. سلسله مراتب می‌تواند سلسله مراتب خشنی باشد که در آن اصطلاحاتی مرکزیت یافته بدل به امری واقعی و خوب شود، در حالی که سرکوب شده یا مطرود بدل به غیر واقعی و بد شود. همان طور که کلیر می‌گوید: این فقط جایگزین کردن یک سلسله مراتب با واژگونه‌ی آن است. در عین حال، واژگون‌سازی می‌تواند راه تحلیل را بگشاید و به ما اجازه دهد به گونه‌ای متفاوت بیندیشیم.

۳. صداهای معترض

اقتدار تک صدایی را نفی کنید. مراکز روایی، حاشیه‌ای یا طرد می‌شوند. نگه داشتن یک مرکز انرژی زیادی می‌برد. چه صداهایی در این حکایت ابراز نشده باقی مانده‌اند؟ کدام صداها نسبت به دیگر صداها فرودست تلقی شده‌اند.

۴. سویه دیگر روایت

هر موضوعی معمولاً دو یا چند سویه دارد. سویه دیگر روایت(حاشیه‌ای شده، مکتوم، یا حتی خاموش) چیست؟ روایت را با سرو ته کردن، حاشیه را به کنترل درآوردن، یا از مراحل پسین به پیشین رفتن، وارونه کنید. مثلاً مرد محوری‌اش را با نور تاباندن بر افراطی‌گری‌اش وارونه سازید تا در بیان سویه دیگر زن محور شود، هدف جایگزین کردن یک مرکز با مرکز دیگر نیست، بلکه نشان دادن این است که چگونه هر مرکز در تغییر و فروپاشی است. در این بخش می‌توان نشان داد که چگونه روایت مرکزگرای نویسنده خود را واسازی می‌کند. نویسنده معمولا سرنخ‌ها و ردپاهایی از سلسله مراتب و موارد نقض یا واژگونه‌های خود را پدید می‌آورد.

۵. نفی پیرنگ

پیرنگ روایت را تغییر دهید. مثلاً از رمانتیک به تراژدی یا از کمدی به طنز. پیرینگ آن چیزی است که رویدادها را درون ساختار روایی به هم ربط می‌دهد. بر اساس سنخ‌شناسی ارسطو پیرنگ هر روایت ۴ حالت دارد:

۱)رمانتیک: درامی است از خود همسانی که از طریق پیروزی قهرمان بر جهان تجربه نمادین شده است قهرمان نجات می‌یابد.

۲)هجو: مخالف رمانتیک است. درامی است از درک نمادین شده اسارت قهرمان در این جهان. او هرگز قادر نیست بر ظلمت فائق شود و از دوزخ خلاصی یابد.

Archive of SID

www.SID.ir

۳)کمدی: در کمدی امید این هست که قهرمان به پیروزی موقت برسد و بر ظلمت فائق شود.
۴)تراژدی: در تراژدی قهرمان در تجربه‌های این جهان دچار شکست می‌شود. در عین حال امید این هست که آنان بر اساس فهم شان از محدودیت‌های چیرگی بر دوزخ، آن را پشت سر بگذارند. به عبارتی رهایی ممکن است.

۶. استثناء را بیابید

هر روایت حاوی قواعد، نحوه اجرا و رهنمودهایی است. هر استثناء را به نحوی که آن را افراطی یا عبث می‌سازد بیان کنید. گاهی برای این کار باید قواعد را زیر پا گذاشت تا منطق مندرج در روایت را یافت. در هر روایت همواره استثناءهایی وجود دارند، که این‌ها می‌توانند در بافت موقعیت حکایت شده جای داده شوند، یعنی در ناحیه بینامتنی حکایت‌های دیگر. قاعده را به شیوه‌ای بیان کنید که افراطی یا عبث به نظر برسد، یا فقط برخی از شیوه‌هایی را خاطرنشان کنید که با تغییرات در بافت خود- واسازی کننده‌اند. قاعده‌ای همچون این که« شما نمی‌توانید آن را تغییر دهید»، «مردان همه اینجوری‌اند».

۷. بین خطوط را بخوانید

ردگیری کنید آنچه را که گفته نشده است. علائم راهنما و هشدار دهنده را ردگیری کنید. جاهای خالی را پرکنید. آنچه را برای کامل ساختن ضروری است اضافه کنید. (توجه به بافت متن). آنچه را به صورت علائم آمده و آنجا که افراد افراد از طریق خاموش ماندن مقاومت می‌کنند را ردگیری کنید.

۸. گام آخر: سامان‌دهی مجدد

هفت مرحله قبلی برای دستیابی به دیدگاهی جدید است، دیدگاهی که به روایت سامان‌دهی مجدد می‌دهد؛ در ورای تقابل‌های دوتایی‌اش، صداهای طرد شده‌اش، یا نظرگاه منحصربفردش. روایت را بازنویسی کنید به طوری که سلسله مراتب دوباره سامان یابند و موازنه تازه‌ای بدست آید. توجه داشته باشد که در روایت سامان یافته مرکز وجود ندارد. در این قسمت باید نشان دهید چگونه روایت می‌تواند بازی آزاد تقابل‌های دوتایی در ورای سلسله مراتب باشد.

نمونه تحقیق و شیوه نمونه‌گیری

جامعه آماری این تحقیق ۲۵ اپیزود (۷۵ قسمت) از سریال قهوه تلخ بوده است. این سریال توسط مهران مدیری چهره شاخص طنز سیاسی- اجتماعی ایران؛ کارگردانی شده است، و هر هفته یک مجموعه سه قسمتی از آن بدست مخاطبان می‌رسید که هر مجموعه حول موضوع خاصی می‌چرخد. بنابراین با توجه به ماهیت پژوهش‌های کیفی که در آن نمونه‌گیری هدفمند

Archive of SID

www.SID.ir

است، پس از تماشای کل سریال، ۷ اپیزود(۱، ۲، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۱۸و ۱۹) به دلیل تناسب با هدف تحقیق انتخاب شد و با استفاده از الگوی فوق به تحلیل آن‌ها پرداختیم. با توجه به این که امکان بیان خلاصه اپیزودها در یک مقاله وجود ندارد، به گفتن موضوع هر اپیزود اکتفا می‌کنیم. موضوع اپیزود ۱و ۲ توجه به اهمیت تاریخ، اپیزود ۱۱ و ۱۲ آموزش و وضعیت کار در جامعه ایران و اپیزودهای ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ مربوط به بحث تشکیل مجلس سنا و تفکیک قوا می‌باشد.

برای تحلیل اپیزودهای مختلف ابتدا خلاصه داستان را استخراج کرده‌ایم، به گونه‌ای که سیر روایی هر اپیزود مشخص باشد، سپس با استفاده از الگوی ۸ مرحله‌ای فوق به تحلیل اپیزودها پرداخته‌ایم.

تحلیل یافته‌های پژوهش

در این بخش یافته‌های پژوهش را مطابق با مراحل هشت گانه الگوی بژه و دنهی ذکر خواهیم کرد.

مرحله اول: یافتن تقابل‌های دوتایی

جدول ۱: تقابل‌های دوتایی سریال قهوه تلخ

سنت	*مدرنیته*
منبع قدرت: کودتا	منبع قدرت: مردم
فقدان حافظه تاریخی	دارای حافظه تاریخی
غیرعقلانی	عقلانی
عقب مانده	پیشرفته
ایستا	پویا
منفعل	فعال
کند ذهنی	نبوغ
خشونت	آرامش
شهوانی	غیرشهوانی
دیکتاتور	دموکرات
برده	آزاد

مرحله دوم: باز تفسیر تقابل‌های دوتایی

تقابل منبع قدرت مردم/منبع قدرت کودتا: در سریال قهوه تلخ یکی از مهمترین تقابل‌ها مربوط به «منبع قدرت» است. جهانگیرشاه دولو شخص اول مملکت با استفاده از کودتا به قدرت رسیده است،

Archive of SID

www.SID.ir

یعنی منشاء قدرت او کودتا بوده است. «کودتا» به عنوان منبع قدرت در مقابل «مردم» به عنوان منبع قدرت قرار دارد. البته مردم به عنوان منبع قدرت، اشاره به اندیشه قراردادی بودن قدرت دارد. یعنی قدرت امری استعلایی و متافیزیکی نیست و چنانچه مردم به هر دلیل نخواهند قدرت را در اختیار فرد یا گروهی قرار دهند، مشروعیت از آن‌ها سلب می‌شود.

تقابل دیکتاتور/دموکرات: در جریان تشکیل مجلس سنا مهمترین تقابلی است که روایت داستان بر اساس آن پیش می‌رود. در این تقابل نیز با استفاده از راهبرد کلیشه‌سازی خصلت «دیکاتور بودن» به همه ایرانیان نسبت داده می‌شود. اما بعد از تشکیل مجلس نیز خواسته‌های سناتورها کاملاً در جهت اهداف جهانگیرشاه است. به عبارتی روح ایرانی بودن از اساس با دموکراسی ناسازگار است و بندگی ویژگی ذاتی آن‌ها است. بنابراین در این تقابل نیز با نسبت دادن ویژگی دیکتاتور بودن به سنت، به عنوان دیگری مدرنیته (دموکرات) بازنمایی شده است.

تقابل عقلانی/غیر عقلانی: مستشارالملک که در این سریال نماد مدرنیته و قهرمان داستان است، شخصیتی کاملاً عقلانی دارد. به عبارتی رفتارهای او دارای پشتوانه منطقی و خردمندانه است. در مقابل قهرمان داستان شخصیت‌های سنتی سریال(کل درباریان) قرار دارند که اغلب رفتارهایشان غیر عقلانی و فاقد پشتوانه عقلانی است.

تقابل عقب مانده/پشرفته، ایستا/پویا، منفعل/فعال: از دیگر تقابل‌های سریال می‌توان به این موارد اشاره کرد. در کل سریال جامعه ایران به عنوان سرزمینی عقب افتاده بازنمایی می‌شود که در آن هیچ گونه تغییر و تحولی غیر ممکن به نظر می‌رسد. البته شخصیت‌های سنتی سریال نیز کاملاً منفعل بوده و انگیزه‌ای برای رشد و پیشرفت در رفتار آن‌ها دیده نمی‌شود.

تقابل کندذهنی/نبوغ: در جریان تشکیل کلاس‌های سوادآموزی اصلی‌ترین تقابلی که روایت داستان بر اساس آن پیش می‌رود، تقابل کندذهنی/نبوغ است. در این مورد کلیه درباریان دچار نوعی کند ذهنی هستند که این مانع هرگونه یادگیری می‌شود. البته عامل مهمتر نداشتن انگیزه برای پیشرفت است که باعث می‌شود هیچ گونه تغییری حاصل نشود.

تقابل شهوانی/غیر شهوانی: این تقابل نیز در کل روایت سریال مشاهده می‌شود به گونه‌ای که مسائل جنسی یکی از برجسته‌ترین مشکلات دربار است. مصداق این امر را در ازدواج‌های مجدد جهانگیر شاه، عشق باباشاه و بابا اتی به ژوزفین(ندیمه کاترین) و در نهایت ازدواج بابا اتی و قیصرالسلطنه دید. البته مسائل جنسی به خودی خود و در حالت عادی نمی‌تواند مسئله دار باشد، بلکه با مطرح شدن آن در میان سالخوردگان و بزرگان دربار و جنبه افراطی آن، بر اهمیت این تقابل می‌افزاید.

سایر تقابل‌ها را هم می‌توان مانند موارد فوق مورد ارزیابی و بازتفسیر قرار داد. در رابطه با تقابل‌های فوق نکته حائز اهمیت این است که کل داستان این سریال در پنج مکان حرمسرا،

Archive of SID

www.SID.ir

زندان قصر، قهوه خانه، قصر و آشپزخانه اتفاق می‌افتد. یعنی جامعه سنتی چیزی ندارد جز خوردن(آشپزخانه) و عیش و نوش(حرم سرا) و قصر(محل زور) ندارد و کوچکترین مقاومتی در این ساختار سنتی راه به زندان دارد و تنها محل مردم یا بازار (محل جان کندن و کار کردن) یا نهایتاً قهوه خانه(شکایت از روزگار) است.

مرحله سوم: صداهای معترض

اصلی‌ترین صدای معترض در این بخش از سریال(همانند کل سریال) را می‌توان سنت‌گرایی در مقابل سنت گریزی یا مدرن گرایی دانست. به عبارتی این سریال گرایش به مدرن گرایی را در مرکز قرار داده است و سنت گرایی را به حاشیه رانده است. یعنی سنت فرودست مدرنیته بازنمایی شده است. البته زنان نیز در مقابل مردان به حاشیه رانده شده‌اند. شاید بارزترین مصداق این امر را روایت سریال از زبان یک مرد دانست. یا تقلای بی‌امان زن‌ها برای به دست آوردن شوهر در کل روایت، که از طریق این تغییر به رسمیت شناخته می‌شوند (برای مثال عمه قیصر و یا لعبت الملوک، یعنی در هر سنی این وضع وجود دارد) نیز مصداق دیگری برای این امر است. البته هیچ گونه صدای معترضی در متن وجود ندارد بلکه روایت سریال کاملاً یک طرفه و یک جانبه است.

مرحله چهارم: سویه دیگر روایت

در این بخش می‌توان نشان داد که چگونه روایت مرکزگرای نویسنده خود را واسازی می‌کند. نویسنده معمولاً سرنخ‌ها و ردپاهایی از سلسله مراتب و موارد نقض یا واژگونه‌های خود را پدید می‌آورد. به عبارتی دیگر یکی از پیش فرض‌های مهم واسازی این است که واسازی در خود متن رخ می‌دهد و محقق چیزی را به متن تحمیل نمی‌کند. در سریال قهوه تلخ نیز موارد متعددی از واسازی در خود متن را می‌توان مثال زد. به عنوان مثال خطی که در تیتراژ مورد استفاده قرار می‌گیرد «نستعلیق شکسته» است که نمادی از سنت و گرایش به آن است، در حالی که گفتمان سریال مدرن گرا یا سنت گریز است.

آهنگ سریال نیز مصداق بارز دیگر این امر است. شعر با آهنگ سنتی یا به قولی دشتی خوانده می‌شود. متن با حالت خودمانی خوانده می‌شود و لحن محزونی دارد؛ انگار هر قسمت با اندوه داستان از دست رفتن «ای روشنی صبح به مشرق برگرد» آرزوی بازگشت افتخار به شرق مدام تکرار می‌شود. به عبارتی این آهنگ بازگشت به گذشته و دوران سنت را آرزو می‌کند در حالی که گفتمان و روایت مرکزی سریال سنت گریز است.

امشب به بر من است آن مایه نـاز　　یـا رب تـو کلیـد صـبح در چـاه انـداز
ای روشنی صبح به مشرق برگـرد　　ای ظلمت شـب، بـا مـن بیچـاره بسـاز

Archive of SID

www.SID.ir

نکته مهم دیگر این بخش ارجاع به «استبداد شرقی» به طور عام و «استبداد ایرانی» به طور خاص است. مصداق این امر را هم به راحتی در شخصیت جهانگیرشاه می‌بینیم. مثلاً زمانی که بعد از تشکیل مجلس سنا، مستشارالملک از شاه می‌خواهد برای رسمیت یافتن قانون و تشویق دیگران به رعایت آن اولین کسی باشد که قانون در مورد او اجرا می‌شود. ولی شاه چنین پاسخ می‌دهد: *"ما به قانون تمکین کنیم؟! ما دارایی‌هایمان را اعلام کنیم؟"* در این مورد هم واسازی در خود متن رخ می‌دهد، چرا که اشاره مکرر قهرمان داستان به متفاوت بودن قدرت زندیه در شیراز(در مقایسه با جهانگیر شاه در تهران) مصداق واسازی در این مورد خاص است. به عبارتی می‌توان گفت نباید به طور قطع «قدرت در شرق» را با استبداد شرقی تحلیل کرد، بلکه از زوایای دیگری نیز می‌توان به این امر نگریست.

از مصداق‌هایی که در مورد واسازی در خود متن ذکر کردیم، می‌توان نتیجه گرفت که به هر موضوعی می‌توان فارغ از نگاه مسلط(در تقابل‌های دوتایی که همواره یکی بر دیگری مسلط است) نیز نگاه کرد، و از این طریق به فهم بهتری رسید.

مرحله پنجم: نفی پیرنگ

از سطوح چهارگانه(رمانتیک، هجوآمیز، کمدی و تراژدی) پیرنگ که ارسطو بیان کرده است، پیرنگ سریال هجوآمیز است. اگر هدف اولیه قهرمان داستان قانع کردن جامعه (پدر نیما زندکریمی، دانشجویان کلاس، مسئولان بخش تاریخ صدا و سیما و...) به با اهمیت بودن تاریخ در نظر بگیریم؛ در نهایت شاهد این مسئله هستیم که نیما زندکریمی متوجه می‌شود که برای دستیابی به این هدف تنهاست و تلاش‌های او هیچ‌گونه ثمری نخواهد داشت. بنابراین تسلیم می‌شود و تصمیم می‌گیرد تاریخ را برای همیشه کنار بگذارد. حال اگر فرض شود که به جای پیرنگ هجوآمیز، داستان پیرنگی رمانتیک می‌داشت سیر روایی داستان با آن‌چه روایت شده است کاملا متفاوت می‌بود. اگر پیرنگ داستان از حالت هجوآمیز خارج شود، با تغییر الزامات روایی خاص هجو، سمت و سوی متن به پیروزی فاعل در هدفش متمایل می‌شود و این تغییر جهت به طور کلی نحوه روایت داستان و شخصیت‌پردازی‌ها را تغییر می‌دهد؛ لذا نوع روایت هجوآمیز این اپیزود از داستان، فشارهای معنایی خاصی را بر متن و خواننده وارد می‌کند.

در اپیزود مربوط به وضعیت کار نیز قهرمان داستان قادر نیست بر مشکل کار نکردن درباریان فائق شود چرا که ذات ایرانی با کار کردن مخالف است، و از همه مهمتر ساختار فاسد دربار و ذات جامعه ایران به گونه‌ای است که اگر هم قانونی در جهت اصلاح مملکت وضع شود از همان نطقه خفه خواهد شد. فرض کنید پیرنگ این داستان را از هجو به رمانتیک تغییر دهیم در این حالت قهرمان داستان می‌توانست با طلب پیشرفت و غلبه بر مشکلات پیروز شود. مقایسه

Archive of SID

www.SID.ir

بازنمایی جامعه ایران در این دو پیرنگ چقدر می‌توانست متفاوت باشد. اگر نوع روایت سریال از هجوآمیز بودن به رمانتیک تغییر کند، قهرمان داستان با مخاطبانی پذیرا در دربار مواجه شده و سرانجام می‌تواند به هدف خود دست یابد. حتی اگر این نوع روایت را به تراژدی هم تغییر دهیم باز متن می‌تواند جایی برای تغییر برای جامعه ایرانی لحاظ کند و در عوض برداشت ذاتی از ویژگی‌های نامساعد جامعه و دربار ایران، برداشتی ساختاری از آن‌ها داشته باشد. این در حالی است که این نوع روایت هجوآمیز، راه هر نوع برون‌رفت از این وضعیت خمودی و تنبلی ذاتی را بر روی متن و خواننده می‌بندد.

در اپیزود مربوط به آموزش مستشارالملک به عنوان قهرمان داستان و نماد مدرنیته در دام ساختار فاسد دربار و توطئه‌های مختلف گرفتار می‌شود و در نهایت از تشکیل کلاس‌ها و آموزش سواد به درباریان منصرف می‌شود. می‌توان با تغییر پیرنگ این داستان به رمانتیک یا حتی تراژدی شاهد یک روایت کاملاً متفاوت بود.

مستشارالملک قهرمان داستان که با هدف کنترل قدرت و ایجاد قدرت موازی به دنبال ستاندن حقوق رعیت از درباریان است با تحمل سختی‌های فراوان موفق می‌شود که اجازه تشکیل مجلس سنا را از شخص شاه بگیرد؛ اما ساختار قدرت در همان اول ایده تشکیل مجلس سنا را نابود می‌کند و شخص شاه کلیه نمایندگان سنا را انتخاب می‌کند. قهرمان داستان که «*کندن یک مو از خرس را غنیمت می‌داند.*» مجلس را تشکیل می‌دهد و متاسفانه در عمل مشاهده می‌کند که مجلس نمی‌تواند به اهداف خود برسد و ناامید می‌شود.

حال با تغییر دادن پیرنگ روایت از هجو به تراژدی یا رمانتیک می‌توان شاهد یک روایت کاملاً متفاوت از روایت کنونی سریال بود. اگر روایت سریال از این گونه‌ی هجوآمیز به نوع رمانتیک و یا کمدی و یا تراژدی تغییر کند، امکان موفقیت مستشار در برقراری مجلس سنا در طیفی از پیروزی مطلق تا پیروزی موقت و یا حتی امید به پیروزی در آینده بشرط ایجاد تحول، متغیر خواهد بود. اما نوع روایت هجوآمیز این اپیزود از سریال، هر نوع امکان برقراری قانون‌مداری (به شیوه دموکراتیک غربی که در این اپیزود از سریال به عنوان سویه برتر رژیم‌های قانونگذاری تصویر شده است) در جامعه ایرانی را در آینده‌ای دور و یا نزدیک نفی می‌نماید.

مرحله ششم: استثناء

قاعده کلی سریال این است که« *همه ایرانی‌ها دیکتاتور هستند.* » و نیز این‌که «*همه ایرانی‌ها برده‌اند.* »، «*همه ایرانی‌ها غیر منطقی و بی‌سواد هستند.* »، «*همه ایرانی‌ها تنبل و تن پرور هستند.* »، «*منبع قدرت در شرق غیرمردمی است.* » اگر بخواهیم استثنائی برای این قاعده‌های فوق ذکر کنیم، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

Archive of SID

www.SID.ir

تنها استثنای این سریال «گنجشک» مورخ دربار است که توانایی خواندن و نوشتن را دارد. البته گنجشک نیز یک مورخ درباری است و تاریخ را آن گونه که اعتمادالملک (صدراعظم) می‌خواهد ثبت می‌کند. به عبارتی اگر کند ذهنی یکی از ویژگی‌های بارز درباریان است، «گنجشک» مورخ دربار استثناء این قاعده است. البته گنجشک برخلاف همه درباریان شخصیتی منطقی دارد و از این لحاظ هم استثناء است چرا که از لحاظ شخصیت‌پردازی همه درباریان غیر منطقی هستند.

استثناء دیگر این داستان مستشارالملک است که تنبل نیست و همواره برای رسیدن به اهداف اصلاحی خود از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند و به طور خستگی‌ناپذیری در حال تکاپو و تلاش شخصیت‌پردازی شده است. نکته جالب اینجاست که حتی بلوتوس که شاهزاده‌ای یونانی است، بعد از ورود به جامعه ایران(یا به عبارت دیگر شرق) متوجه وضعیت جامعه می‌شود و تنبلی و سستی را پیشه خود قرار می‌دهد. به عبارتی می‌توان گفت تنبلی فقط یک صفت شخصی نیست بلکه این ساختار جامعه ایران است که افراد را تنبل بار می‌آورد. گویی ذات و طبیعت شرق به گونه‌ای است که حتی شاهزاده یونانی نیز مقهور قوانین نانوشته آن می‌شود و برای رسیدن به اهدافش به دوز و کلک روی می‌آورد.

استثناء دیگر این سریال منبع متفاوت قدرت در شیراز نسبت به تهران است. اگر در تهران جهانگیر شاه دولو با کودتا به قدرت رسیده است و به عبارتی منبع قدرت در شرق(و به طور خاص ایران) کودتا است، در شیراز سلسله زندیه بر سر کار است که با قدرت مردمی بر سر کار آمده است و حتی شخص اول دربار شیراز خود را «وکیل الرعایا» می‌نامد نه شاه. بنابراین می‌توان گفت اگر منبع قدرت در شرق کودتاست، استثناء شیراز این قاعده را نفی می‌کند.

مرحله هفتم: بین خطوط

با عمیق شدن در داستان سریال متوجه می‌شویم که اگر چه مردم قدرت جهانگیر شاه را پذیرفته‌اند و بدون هیچ اعتراضی به زندگی روزمره خود مشغولند؛ اما همه آن‌ها از وضعیت دربار آگاه هستند و پذیرش قدرت شاه صرفاً جنبه ظاهری دارد. مردم با خاموش بودن و بی‌تفاوتی نوعی مقاومت در برابر دربار را با خود حمل می‌کنند. نمونه این امر را می‌توان در شخصیت مرشد (مسئول قهوه خانه بازار) دید که همواره به مستشارالملک(نیما زند کریمی) توصیه می‌کند که از دربار دور شود و اگر به دنبال اصلاح و تغییرات است به رعیت روی آورد. این گونه رفتار مرشد تداعی‌گر آن گفته مشهور سیدجمال الدین اسدآبادی است که گفته بود کاش بذرم را به جای زمین دربار در زمین رعیت کاشته بودم. به عبارت دیگر، می‌توان گفت با این که سریال تم روشنفکرانه دارد ولی روشنفکران هم مورد انتقاد قرار می‌گیرند؛ چرا که این

Archive of SID

www.SID.ir

گفته مرشد حکایت از این دارد که روشنفکران به بدنه جامعه وصل نیستند و خود این امر باعث عبث بودن تلاش‌های آنان می‌شود.

اگر مدرنیته را آغاز پله «حکومت خرد»، و خرد را نیز توانائی منطقی اندیشیدن و استنتاج کردن بدانیم؛ در این صورت آموزش از اهمیتی اساسی برخوردار خواهد بود چرا که از طریق آموزش است که ما روش تفکر و اندیشیدن را فرا خواهیم گرفت(جهانبگلو، ۱۳۷۴). بنابراین در این سریال بر یکی از کلیدی‌ترین مولفه‌های مدرنیته تاکید شده است. در رابطه با این مولفه مدرنیته جامعه ایران به گونه‌ای کاملاً ناسازگار بازنمایی می‌شود، گویی روح جامعه ایرانی از اساس با مدرنیته ناسازگار است. مقاومت درباریان برای یاد نگرفتن و به سخره گرفتن مستشار، مدعای ما در مورد ناسازگار بودن روح جامعه ایران با مبانی مدرنیته را تایید می‌کند.

مهمتر این که فلسفه آموزش، این اعتقاد است که می‌توان انسان را تغییر داد، رشد داد و به عبارت دیگر انسان را از نو خلق کرد. یعنی آموزش می‌تواند انسان را از ورطه جهل و بندگی و خرافات نجات دهد و به موجودی شناسا، خودآگاه و فاعل تبدیل کند که به طور مستقل قادر به اندیشیدن باشد(همان). اما این سریال جامعه ایران را در رابطه با آموزش به گونه‌ای بازنمایی می‌کند که از اساس با توانائی منطقی اندیشیدن و خرد ناسازگار است، بنابراین جامعه ایران فاقد ضابطه نهایی و عامل اصلی پیشرفت(یعنی خرد) است و در چنین جامعه‌ای قطعا موتور حرکت مدرنیته لنگ خواهد بود.

اگر بخواهیم بین خطوط این روایت را بخوانیم باید بگوییم که آشکار کردن تسلط تفکر «پاتریمونالیستی» بر ساختار سیاسی جامعه ایران ناگفته اصلی این سریال است. البته هدف این گونه راویت کردن قداست‌زدایی از این شیوه حکومت‌داری است چرا که در طول داستان با مشخص شدن زوایایی پنهان این گونه حکمرانی شخص شاه(قبله عالم) را به سخره می‌گیرد. اگر چه در طول روایت این داستان، رعیت با سکوت خود نوعی مقاومت را ابراز می‌دارند اما راوی داستان با به سخره گرفتن نظام پاتریمونالیستی راه‌های مقاومت دیگری را نیز مطرح می‌کند.

مرحله هشتم: سازماندهی مجدد

وظیفه سامان دهی مجدد تغییر سلسله مراتب دوگانگی در روایت است. یعنی روایت را دوباره روایت کنیم و نشان دهیم که روایت چگونه می‌تواند بازی آزاد تقابل‌های دوتایی در ورای سلسله مراتب شود. در بخش‌های قبل نیز ذکر کردیم که تقابل اصلی این سریال تقابل سنت و مدرنیته است. برای بازنمایی این امر یک سری تقابل‌های دوتایی در روایت مورد استفاده قرار گرفته است که سویه منفی این تقابل به سنت (یا جامعه ایران) نسبت داده شده است. بنابراین وظیفه ما به عنوان محقق

Archive of SID

www.SID.ir

واسازی این نیست که با انجام یک سری اصلاحات در قالب سازمان‌دهی مجدد مدرنیته را به عنوان دیگری سنت بازنمایی کنیم، بلکه باید با فراهم کردن بازی آزاد برای تقابل‌های فوق به دنبال یک راه سوم یا به عبارت دیگر مدرنیته بومی باشیم؛ مدرنیته‌ای که از دل کشورهای جهان سومی برخاسته باشد و مبتنی بر ارزش‌های اروپا محور نباشد.

نتیجه گیری

می‌توان گفت براساس رویکرد مطالعات پسااستعماری(البته به معنای مورد نظر در این پژوهش) سریال قهوه تلخ (بر خلاف بیشتر نقدهای این حوزه) به جای نقد غرب به نقد مناسبات سنتی جامعه ایران پرداخته است و این امر یکی از نقاط قوت این سریال است. اما مدیری که با استفاده از تقابل سنت و مدرنیته دست به نقد جامعه ایران زده است در نهایت در دام گفتمان شرق‌شناسی می‌افتد و در نقد جامعه ایران بین نگاه سریال قهوه تلخ که یک نگاه از درون است با یک نگاه شرق شناسانه(نگاه از بیرون) تشابهات فراوانی دیده می‌شود. به عنوان مثال اگر چه مدیری دست بر روی ضعف‌هایی مانند «وضعیت کار در دربار»(اشاره به وضعیت کار مفید در کل جامعه ایران) اشاره می‌کند، اما با منتسب کردن این ویژگی به ذات ایرانیان به نوعی نگاه شرق شناسانه نزدیک می‌شود. چرا که این نوع نگاه مستلزم پذیریش یکی از گزاره‌های اصلی رویکردهای شرق شناسانه است(شرق به طور ذاتی با غرب متفاوت است). بازنمایی جامعه ایران به عنوان یک جامعه ایستا و منفعل بیشتر این مدعای ما را تایید می‌کند. در رابطه با بحث تشکیل مجلس سنا یا تشکیل کلاس‌های سوادآموزی و آموزش شاهد بحثی مشابه وضعیت کار در جامعه ایران هستیم به این معنا که جامعه ایران از اساس با مدرنیته ناسازگار است. اگر چه می‌توان گفت که مدیری به درستی و با ظرافت خاصی دست بر روی مشکلات اصلی جامعه ایران(بحث آموزش، بحث قدرت) می‌گذارد اما نزدیک شدن نگاه قهرمان داستان به رویکردهای شرق شناسانه سریال را مسئله دار می‌کند.

پیرنگ کل داستان هجوآمیز است بنابراین در این حالت قهرمان داستان توانائی فائق آمدن بر ظلمت را ندارد و هرگز نمی‌تواند از دوزخ خلاصی یابد. یعنی قهرمان داستان بعد از شروع هر گونه اصلاحاتی در دربار (و جامعه) با شکست مواجه می‌شود و در نهایت امر با یاس و ناامیدی به زمان حال برمی‌گردد. از این مسئله نیز می‌توان نتیجه گرفت که جامعه ایران، جامعه‌ای ایستا و منفعل است که از اساس با هرگونه تلاشی برای اصلاح و تغییر ناسازگار است. بنابراین جامعه ایران فاقد توان برای حرکت به سمت مدرن شدن است. واسازی بر این نکته تأکید می‌کند که اگر پیرنگ روایت را به حالت‌های دیگر(رمانتیک، کمدی، تراژدی) تغییر دهیم، بازنمایی جامعه ایران می‌توانست بسیار متفاوت از این حالت باشد.

Archive of SID

www.SID.ir

بر اساس یافته‌های این پژوهش می‌توان ادعا کرد که تغییر تصویر یک ایرانی (شرقی) از خود اهمیت بیشتری دارد تا تغییر تصویر یک شرقی نزد یک غربی، در رسانه‌های غربی و گفتمان‌های شرق‌شناسانه. بنابراین باید گفت اگر مطالعات پسااستعماری، هدف خود را به رسمیت شناخته شدن تفاوت‌ها قرار داده است، در وهله اول باید تلاش کند که تصویر یک شرقی نزد خود تغییر کند و در وهله بعد نزد یک غربی. هرچند از نقاط قوت این سریال این است که به ما می‌آموزد که نباید برای دلیل عقب ماندگی شرق(ایران) صرفا به نقد غرب اکتفا کرد، بلکه باید انتقاد از خود را نیز مورد توجه قرار داد و آنقدر انصاف داشت که دستاوردهای مثبت غرب را پذیرفت(نه این که به خاطر صرف غربی بودن به انکار آن‌ها پرداخت). در نهایت باور ما بر این است که نباید جامعه ایران را به خاطر شرقی بودن از اساس ناسازگار با مدرنیته دانست و با دیدی شبیه گفتمان‌های شرق شناسانه به نقد مناسبات آن پرداخت، بلکه باید به دنبال راهی برای شکل‌گیری مدرنیته بومی و مبتنی بر نیازهای جامعه ایران باشیم.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع

- ادگار، آندرو و پیتر سجویک(۱۳۸۷) **مفاهیم بنیادی نظریه فرهنگی**، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- انصاری، منصور(۱۳۸۱) « بنیادهای هستی شناختی و معرفت شناختی مدرنیته»، مقدمه مترجم، در **«جامعه سنتی و جامعه مدرن: مدرنیته؛ مفاهیم انتقادی»**، هربرت اسپنسر و دیگران، ویراسته مالکوم واترز، ترجمه منصور انصاری، تهران: نقش جهان.
- آبراهامیان، یرواند(۱۳۷۶) **مقالاتی در جامعه‌شناسی ایران**، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نشر شیرازه.
- آجودانی، لطف الله(۱۳۸۳) **علماء و انقلاب مشروطیت**، تهران: اختران.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۷) **روشنفکران ایرانی و غرب**، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: نشر وپژوهش فرزان روز، چاپ پنجم.
- بژه، دیوید. ام(۱۳۸۸) **تحلیل روایت و پیشا روایت**، ترجمه حسن محدثی، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- بشیریه، حسین(۱۳۸۱) **دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بوین، روی و رطانسی، علـی (۱۳۸۰) **پست‌مدرنیسم و جامعه: نظریه و سیاست در پست‌مدرنیسم، در مدرنیته و پست‌مدرنیسم: تعاریف، نظریه‌ها و کاربست‌ها**، ترجمه و تـدوین حسـینعلی نـوذری، تهران: نقش جهان.
- پری، بنیتا (۱۳۸۸) **نهادینه شدن مطالعات پسااستعماری**، ترجمه جلیل کریمی، در مجموعه مقالات درباره مطالعات فرهنگی ویراسته جمال محمدی، تهران: نشرچشمه.
- جهانبگلو، رامین(۱۳۷۴) **مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران**، تهران: مرکز.
- خالق پناه، کمال(۱۳۸۹)« تجربه مدرنیته در سینمای ایران پس از انقلاب اسلامی»، رساله دکتری، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- ساعی، احمد (۱۳۸۵) « مقدمه‌ای بر نظریه و نقد پسااستعماری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۳.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۸) **شرق‌شناسی**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- -------- (۱۳۸۲) **فرهنگ و امپریالیسم**، ترجمه افسر اسدی، تهران: توس و مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدن ها.
- شاهمیری، آزاده(۱۳۸۹) **نظریه و نقد پسااستعماری**، زیر نظر فرزان سجودی، تهران: نشر علم.
- شوم، راکا و هج رادها (۱۳۸۳) « رهیافت پسااستعماری به ارتباطات»، ترجمه پیروز ایزدی، در فصلنامه رسانه سال پانزدهم شماره ۱ شماره پیاپی ۵۷ ویژه نامه مطالعات انتقادی در ارتباطات.
- عنایت، حمید(۱۳۸۰) **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.

Archive of SID

www.SID.ir

- کریمی، جلیل (۱۳۸۶) « مقدمه ای بر مطالعات پسااستعماری»، فصلنامه زریبار(فرهنگی، ادبیات، شعر و داستان به زبان فارسی و کردی)، سال یازدهم، شماره ۶۳.
- ---------- (۱۳۸۸) « گفتمان استعماری و مطالعات پسااستعماری: تحلیل گفتمان مطالعات کردشناسی» ، پایان نامه دکتری دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- گاندی، لیلا (۱۳۸۸) **پسااستعمارگرایی**، ترجمه مریم عالم زاده و همایون کاکا سلطانی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم با همکاری دانشگاه امام صادق.
- لاتوش، سرژ(۱۳۷۹) **غربی‌سازی جهان**، ترجمه امیررضایی، تهران: قصیده.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵) « هویت و تاویل: در جست وجوی یک هویت پسااستعماری»، فصلنامه مطالعات ملی، سال هفتم، شماره ۲۵.
- مهدی‌زاده، سید محمد(۱۳۸۷) « رسانه‌ها و بازنمایی»، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- میرسپاسی، علی(۱۳۸۴) **تأملی در مدرنیته ایرانی**، ترجمه: جلال توکلیان، تهران: طرح نو.
- نظری، علی اشرف(۱۳۸۶) « مدرنیته و هویت سیاسی: واکاوی تکاپوی هویتی در ایران»، رساله دکتری دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، به راهنمایی عبدالرحمن عالم.
- هال، استوارت (۱۳۸۶) **غرب و بقیه: گفتمان و قدرت**، ترجمهٔ محمود متحد، تهران: نشر آگه.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس(۱۳۸۹) **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
- Janz, Bruce (1997); "Alterity, Dialogue and African Philosophy", In E. Eze edited, Post-Colonial African Philosophy, Oxford: Blackwell.
    - Robert C. Solomon(1983) In the spirit of Hegel, New York: Oxford University press.
- Spivak, Gayatri(1988)'Can the subaltern speak?' , reprinted in Marxist Interpretations of Culture,(ed)CaryNelson&Lawrence Grossberg, Macmillan Education, Basingstoke.
- Spivak, Gayatri(1990)The Postcolonial Critic: Interviews, Strategies, Dialogues, (ed)Sarah Harasym,New York: Routledge.

Archive of SID

www.SID.ir